

مَثَلُ الْإِبْنِ الضَّالِّ

11 وَقَالَ: «إِنْسَانٌ كَانَ لَهُ ابْنَانِ. 12 فَقَالَ أَصْغَرُهُمَا لِأَبِيهِ: يَا أَبِي أَعْطِنِي الْقِسْمَ الَّذِي يُصِيبُنِي مِنَ الْمَالِ. فَقَسَمَ لَهُمَا مَعِيشَتَهُ. 13 وَبَعْدَ أَيَّامٍ لَيْسَتْ بِكَثِيرَةٍ جَمَعَ الْإِبْنُ الْأَصْغَرَ كُلَّ شَيْءٍ وَسَافَرَ إِلَى كُورَةَ بَعِيدَةٍ، وَهَنَّاكَ بَذَرَ مَالَهُ بَعِيشٍ مُسْرِفٍ. 14 فَلَمَّا أَنْفَقَ كُلَّ شَيْءٍ، حَدَّثَ جُوعٌ شَدِيدٌ فِي تِلْكَ الْكُورَةِ، فَابْتَدَأَ يَحْتَاجُ. 15 فَمَضَى وَالتَّصَقَّ بِوَاحِدٍ مِنْ أَهْلِ تِلْكَ الْكُورَةِ، فَأَرْسَلَهُ إِلَى حُقُولِهِ لِيَرَعِيَ خَنَازِيرَ. 16 وَكَانَ يَشْتَهِي أَنْ يَمْلَأَ بَطْنَهُ مِنَ الْخُرْنُوبِ الَّذِي كَانَتْ الْخَنَازِيرُ تَأْكُلُهُ، فَلَمْ يُعْطِهِ أَحَدٌ. 17 فَرَجَعَ إِلَى نَفْسِهِ وَقَالَ: كَمْ مِنْ أَجِيرٍ لِأَبِي يُفْضَلُ عَنْهُ الْخُبْزُ وَأَنَا أَهْلِكُ جُوعًا!

11 برای آنکه موضوع بیشتر روشن شود، عیسی این داستان را نیز بیان فرمود: «مردی دو پسر داشت. 12 روزی پسر کوچک به پدرش گفت: پدر، بهتر است سهمی که از دارایی تو باید به من به ارث برسد، از هم اکنون به من بدهی. پس پدر موافقت نمود و دارایی خود را بین دو پسرش تقسیم کرد.

13» چندی نگذشت که پسر کوچکتر، هر چه داشت جمع کرد و به سرزمینی دور دست رفت. در آنجا تمام ثروت خود را در عیاشی‌ها و راههای نادرست بر باد داد. 14 از قضا، در همان زمان که تمام پولهایش را خرج کرده بود، قحطی شدیدی در آن سرزمین پدید آمد، طوری که او سخت در تنگی قرار گرفت و نزدیک بود از گرسنگی بمیرد. 15 پس به ناچار رفت و به بندگی یکی از اهالی آن منطقه درآمد. او نیز وی را به مزرعه خود فرستاد تا خوکهایش را بچراند. 16 آن پسر به روزی افتاده بود که آرزو می‌کرد بتواند با خوراک خوکها، شکم خود را سیر کند؛ کسی هم به او کمک نمی‌کرد.

17» سرانجام روزی به خود آمد و فکر کرد: در خانه پدرم، خدمتکاران نیز خوراک کافی و حتی اضافی دارند، و من اینجا از گرسنگی هلاک می‌شوم!

17 فَرَجَعَ إِلَى نَفْسِهِ وَقَالَ: كَمْ
مِنْ أَجِيرٍ لِأَبِي يَفْضُلُ عَنْهُ الْخُبْزُ
وَأَنَا أَهْلِكُ جَوْعًا!

18 أَقُومُ وَأَذْهَبُ إِلَى أَبِي وَأَقُولُ
لَهُ: يَا أَبِي، أَخْطَأْتُ إِلَى السَّمَاءِ
وَقُدَّامَكَ،

19 وَلَسْتُ مُسْتَحِقًّا بَعْدُ أَنْ
أُدْعَى لَكَ ابْنًا. اجْعَلْنِي كَأَحَدِ
أَجْرَاكَ.

17b. „Wie viele Arbeiter hat mein Vater,
und sie alle haben mehr als genug Brot.

Aber ich komme hier vor Hunger um.

18. Ich will zu meinem Vater gehen und zu ihm sagen:

Vater, ich bin vor Gott und vor dir schuldig geworden.

19. Ich bin es nicht mehr wert, dein Sohn genannt zu werden.

Nimm mich als Arbeiter in deinen Dienst.“

20 «پس بی‌درنگ برخاست و به سوی خانه پدر به راه افتاد. اما هنوز از خانه خیلی دور بود که پدرش او را دید و دلش به حال او سوخت و به استقبالش دوید و او را در آغوش گرفت و بوسید.

21 «پسر به او گفت: پدر، من در حق خدا و در حق تو گناه کرده‌ام، و دیگر لیاقت این را ندارم که مرا پسر خود بدانی.

20 فقامَ وجاءَ إلى أبيه. وإذ كان لم يزل بعيداً رآه أبوه، فتحننَ ورَكَضَ ووقعَ على عنقه وقبله.

21 فقال له الابنُ: يا أباي، أخطأتُ إلى السماءِ وقدَّامَكَ، وأستُ مُستَحِقًّا بعدُ أنْ ادعى لك ابناً.

21 فَقَالَ لَهُ الْإِبْنُ: يَا
أَبِي، أَخْطَأْتُ إِلَيْ
السَّمَاءِ وَقُدَّامَكَ، وَلَسْتُ
مُسْتَحِقًّا بَعْدُ أَنْ أَدْعَى
لَكَ ابْنًا.

21bc. „Vater, ich bin
vor Gott und vor dir
schuldig geworden.
Ich bin es nicht mehr
wert,
dein Sohn genannt zu
werden.“

22 «اما پدرش به خدمتکاران گفت:
عجله کنید! بهترین جامه را از خانه
بیاورید و به او بپوشانید! انگشتری
به دستش و کفش به پایش کنید!

23 و گوساله پرواری را بیاورید و
سر ببرید تا جشن بگیریم و شادی
کنیم!

24 چون این پسر من، مرده بود و
زنده شد؛ گم شده بود و پیدا شده
است!

«پس ضیافت مفصلی بر پا کردند.

22 فَقَالَ الْأَبُ لِعَبِيدِهِ: أخرجوا
الحلَّةَ الأولى والبِسْوَءَ، واجعلوا
خاتمًا في يده، وحذاءً في
رجليه،

23 وَقَدِّمُوا الْعَجَلَ الْمُسَمَّنَ
واذبحوه فئاكلًا ونفرح،

24 لِأَنَّ ابْنِي هَذَا كَانَ مَيِّتًا
فَعَاشَ، وَكَانَ ضَالًّا فُوجِدَ.
فابتدأوا يفرحون.

25 وَكَانَ ابْنُ الْأَكْبَرِ فِي الْحَقْلِ.
فَلَمَّا جَاءَ وَقَرَّبَ مِنَ الْبَيْتِ، سَمِعَ
صَوْتَ آتٍ طَرَبٍ وَرَقْصًا. 26 فَدَعَا
وَاحِدًا مِنَ الْغِلْمَانِ وَسَأَلَهُ: مَا عَسَى
أَنْ يَكُونَ هَذَا؟ 27 فَقَالَ لَهُ: أَخْوَاكَ
جَاءَ فَذَبَحَ أَبُوكَ الْعِجْلَ الْمُسَمَّنَ،
لِأَنَّهُ قَبْلَهُ سَأَلَمًا. 28 فَغَضِبَ وَلَمْ
يُرِدْ أَنْ يَدْخُلْ. فَخَرَجَ أَبُوهُ يُطَلِّبُ
إِلَيْهِ. 29 فَأَجَابَ وَقَالَ لِأَبِيهِ: هَا أَنَا
أَخْدِمُكَ سِنِينَ هَذَا عَدَدُهَا، وَقَطُّ لَمْ
أَتَجَاوَزْ وَصِيَّتَكَ، وَجَدِيًّا لَمْ تُعْطِنِي
قَطُّ لِأَفْرَحَ مَعَ أَصْدِقَائِي.

25 «در این اثنا، پسر بزرگ در مزرعه مشغول
کار بود. وقتی به خانه باز می‌گشت، صدای ساز
و رقص و پایکوبی شنید. 26 پس یکی از
خدمتکاران را صدا کرد و پرسید: چه خبر است؟

27 «خدمتکار جواب داد: برادرت بازگشته و
پدرت چون او را صحیح و سالم بازیافته،
گوساله پرواری را سر بریده و جشن گرفته
است!

28 «برادر بزرگ عصبانی شد و حاضر نشد
وارد خانه شود. تا اینکه پدرش بیرون آمد و به
او التماس کرد که به خانه بیاید. 29 اما او در
جواب گفت: سالت هست که من همچون یک غلام
به تو خدمت کرده‌ام و حتی یک بار هم از
دستوراتت سرپیچی نکرده‌ام. اما در تمام این
مدت به من چه دادی؟ حتی یک بزغاله هم ندادی
تا سر ببرم و با دوستانم به شادی بپردازم!

**29 فَأَجَابَ وَقَالَ لِأَبِيهِ: هَا أَنَا
أَخْدِمُكَ سِنِينَ هَذَا عَدَدُهَا، وَقَطُّ
لَمْ أَتَجَاوَزْ وَصِيَّتَكَ، وَجَدِيًّا لَمْ
تُعْطِنِي قَطُّ لِأَفْرَحَ مَعَ أَصْدِقَائِي.**

**30 وَلَكِنْ لَمَّا جَاءَ ابْنُكَ هَذَا
الَّذِي أَكَلَ مَعِيشَتَكَ مَعَ الزَّوَانِي،
ذَبَحْتَ لَهُ الْعِجْلَ الْمُسَمَّنَ!**

29b „So viele Jahre arbeite ich jetzt schon für dich!

Nie war ich dir ungehorsam.

Aber mir hast du noch nie einen Ziegenbock geschenkt, damit ich mit meinen Freunden feiern konnte.

30. Aber der da, dein Sohn, hat dein Vermögen mit Huren vergeudet.

Jetzt kommt er nach Hause, und du lässt gleich das gemästete Kalb

für ihn schlachten.“

31 «پدرش گفت: پسر عزیزم،
تو همیشه در کنار من بوده‌ای؛
و هر چه من دارم، در واقع به
تو تعلق دارد و سهم ارث
توست!

31 فَقَالَ لَهُ: يَا بُنَيَّ أَنْتَ
مَعِيَ فِي كُلِّ حِينٍ، وَكُلُّ مَا
لِي فَهُوَ لَكَ.

32 اما حالا باید جشن بگیریم
و شادی کنیم، چون این برادر
تو، مرده بود و زنده شده
است؛ گم شده بود و پیدا شده
است!»

32 وَلَكِنْ كَأَنْ يَتَّبِعِي أَنْ
تَفْرَحَ وَنُسْرًا، لِأَنَّ أَخَاكَ
هَذَا كَانَ مَيِّتًا فَعَاشَ،
وَكَانَ ضَالًّا فَوُجِدَ.

حضار گرامی،

1. تمثیلی که عیسی مسیح از آن صحبت میکند، شاید زیباترین داستان کتاب مقدس در باره ی خدای پدر باشد. برای بسیاری از مسیحیان، داستان پدری دلسوز و دو پسرش داستان مورد علاقه شان از کتاب مقدس است. این داستان یک مثل است. عیسی مسیح در اینجا درباره ی یک پدر و پسرانش صحبت میکند و به وسیله ی این داستان چیز های مهمی درباره ی خداوند و خود ما انسان ها به ما میگوید.

اعزائي الحضور

1. قد يكون هذا المثل الذي يقوله يسوع هنا

اجمل قصة عن الله الأب من الكتاب المقدس.

بالنسبة لكثير من المسيحيين ، مثل

الأب الرحيم وابناه

قصة الكتاب المقدس. هذه القصة هي مثل:

يتكلم يسوع هنا عن أب وأبنائه

ويخبرنا بأشياء مهمة عن الله وعنه

2. پسر کوچکتر سهم خود از ارثی که در زمان حیات پدرش به او رسیده است را به یک کشور دور دست منتقل میکند، یک زندگی پر زرق و برق دارد و پول موروثی خود را به طور کامل خرج میکند. او شخصی است که فکر میکند پیوند با خداوند باعث بستن دست او میشود و نمیتواند هر کاری بخواهد انجام دهد. من میخواهم آزاد باشم بدون اینکه لازم باشد خدا و احکام او را مورد توجه قرار دهم. من میخواهم از زندگی ام لذت ببرم و همه چیز را همانطور که میخواهم بدست آورم. و میخواهم همه را بلافاصله داشته باشم.

2. الابن الأصغر يطلب بنصيبه من الميراث وما زال ابوه علي قيد الحياة ، ويذهب الي بلد بعيدة ، ويعيش حياة فخرة و

ينفق ماله الموروث على أكمل وجه. انه الرجل الذي يفكر: الارتباط بالله يضيقني. أريد أن أكون حراً دون الاعتماد على الله ووصاياها

لماذا يجب أن اكون مراعيًا. اريد

ان استمتع بحياتي واحصل على كل شيء بالطريقة التي أريدها
في الحال

3. پسر بزرگتر کاملاً متفاوت است. او در خانه می ماند و پسر شجاعی است. او احکام خداوند را حفظ میکند اما رابطه ی او با پدرش با خداوند با اعتماد و عشق شکل نمیگیرد. او خود را بیشتر بنده ی خداوند میداند بجای اینکه خود را فرزند دوست داشتنی او بداند. و برای خدمتی که انجام میدهد انتظار پاداش دارد. عدالت باید وجود داشته باشد. هرکس مطیع خداوند باشد از او انتظار دارد.

3. الابن الأكبر هو نوع مختلف تماما من الأشخاص. يبقى مغلقا في المنزل ، إنه ولد جيد. يحفظ الوصايا لله. ولكن علاقته بوالده مع الله ، لا تتشكل بالثقة والحب. هو يشعر بأنه خادما لله لا ابنة الحبيب. و يتوقع مكافأة على خدمته. يحب العدل من يطيع الله يتوقع منه شي ما

4. همانطور که تصور میشود، پسر کوچکتر به خاطر خودخواهی و ولخرجی یک گناهکار واقعی است. سبک زندگی او، او را مستقیماً به یک مهلکه یا منجلاب هدایت میکند. در آن کشور خارجی که او زندگی میکند یک قحطی اتفاق می افتد. او، یک یهودی، از روی نیاز به یک بت پرست اهل آن منطقه روی می آورد. او این مرد یهودی را به طویلله ی خوک ها که از نظر یهودیان ناپاک است می فرستد. خوک ها از غذا های خود سیر شده بودند، اما آن پسر برای رفع گرسنگی خود از غذای خوک ها نخورد. انسان به سختی اینگونه بی ارزش میشود.

4. الابن الأصغر مع أنانيته وخطاياہ الكثير والإسراف وحياة الترف . أسلوب حياته الذي يقوده مباشرة الي الهاوية. في أرض غريبة حيث يعيش اندلعت مجاعة. هو يهودي انتقل الي الريف الوثني ليسكن فيه . أرسله احد الراجل الوثنيين الي احد رعاة الخنازير ، ويعتبر الخنزير نجس من الاسطبل تاكل الخنازير الاسطبل مليئة بأعلاف الخنازير ، لكن الابن نفسه لا يحصل علي الطعام . يتغذى هذا الخنزير من امه احيانا ايضاً. وذلك الابن يغرق كل يوم في جوعه

5. در بحران های شدید وقتی دیگر چیزی برای از دست دادن وجود نداشته باشد، معمولاً انسان ها یا تسلیم می شوند و یا جرات شروع دوباره را دارند. پسر کوچک که گرسنه است بر شرم و غرور خود غلبه میکند و تصمیم میگیرد که نزد پدر خود برگردد. در این بحران او به وضوح میبیند که مقصر این وضعیت اسفبار خودش است و می خواهد نزد پدر خود به این گناه اعتراف کند. پسر کوچکتر شجاعت دارد. او میخواهد که به عنوان یک کارگر در خدمت پدر خود باشد. جایگاه پسر بودن برای پدر را از دست داده است. او کاملاً با برادر خود متفاوت است اما اکنون هر دو خود را خادم پدر خود میدانند.

في الأزمات الشديدة ، عندما لا يوجد شيء. 5. ليخسره بعد الآن. الناس إما أن يستسلموا أو يجرون على بداية جديدة. الابن الأصغر الذي يتضور جوعاً ، وقرار ان ويتغلب على عاره و يعود إلى والده. إنه يرى الآن الأزمة أدرك أنه هو نفسه المسؤول عن حالته البائسة يريد أن يعترف بهذا الذنب لأبيه. لديه شجاعة ، هذا الابن الأصغر. يريد ان يعمل كعامل ، بصفته عامل يمكن ان يدخل لخدمة أبيه ، عرف الابن الأصغر انه خسر نفسه. هو مختلف جدا عنه أخي - لكن كلاهما يعتبران نفسيهما الآن خادمين للاب

6. پسرانی که به جای ما انسان ها
ایستاده اند. شاید بتوانیم خود را به
یکی از این دو برادر نسبت دهیم. آیا
من شخصی هستم که نمیتوانم توجه
بیشتری که شخصی دیگر دریافت
میکند را تحمل کنم؟ آیا من فرد
شورش‌پسندی هستم؟ آیا من شخصی هستم
که همیشه خادم هستم یا کسی که فقط
از روی نیاز به خدمت کردن روی
آورده است؟ آیا من از نظر ظاهری
درستکار هستم یا به صورت ظاهری
گناهکار؟ هر دو واقعا از قلب خود به
خداوند اعتماد ندارند؟

6. وهنا ياتي السؤال ايهما اكون ان في
ذلك المثل

الاخ الاصغر المتمرّد ام انا الاخ الاكبر
الصالح الذي سرعان ما يشعر
بالغيره بسبب اهتمام ابيه باخوه الصغير
اكثر
ايهما اكون انا؟

ولكن كلايهما لا يثق في محبة ابيه له
ولا يعرفوا كما عظيمة هي تلك المحبة
وهذا هي صور لله الذي نحن لانتثق فيه
بعدا!

7. خدای پدر در این داستان. عیسی مسیح در اینجا به صورت منحصر به فردی از خدای خود و خدای ما در آسمان صحبت میکند. وقتی که پسر کوچکتر میخواهد که ارث را دریافت کند پدر اعتراضی نمیکند. وقتی پسر بزرگتر از استقبالی که پسر کوچکتر از او میکند عصبانی است، پدر بیرون می آید و به صورت دوستانه با او صحبت میکند. پدر به پسر بزرگتر که به او اتهامات فراوانی زده بود به گرمی می گوید: پسر عزیزم، تو همیشه با من هستی، هرچه مال من است مال توست. (لوقا 15، 31)

7. الله الآب في هذه القصة. يسوع يتحدث هنا من أبيه ومن أبينا السماوي وطريقة الفريضة. الأب لم يحتج عندما طلب الابن الأصغر بميراثه. غضب الابن الأكبر من الاستقبال الذي قدمه الابن الأصغر ، أتى الأب إليه واخرجه وتحدث معه بلطف. ويقول لهذا الابن الذي يقصفه بالادعاءات ، يقول له بحرارة: "ابني العزيز ، أنت دائماً معي.

كل مالي هو لك. " (لوقا 15 ، 31)

8. این پدر مثالی از پدر آسمانی ماست. کاری که این پدر با فرزندش که مسیر را اشتباه رفته و از راه دور دوباره برگشته است بی نظیر است. عیسی مسیح او را بسیار متفاوت از آنچه که یک خانه دار شرقی در آن زمان رفتار میکرد توصیف میکند. غالباً ممکن است که ما خدا را بر اساس الگوهای یک پدرسالار یا یک پادشاه تصور کنیم. عیسی این تصویر از خدا را میشکند. ما دقیقاً به قلب پدر آسمانی خود نگاه میکنیم.

8. هذا الأب هو مثل الاب السماوي أب. مثل هذا الأب ، مثل الله ، لا مثيل له قابل الابن الضال الذي كان من بعيد يراه قادمًا .. يصفه يسوع بشكل مختلف تمامًا عن المالك الشرقي في ذلك الوقت كيف كانوا سيتصرفوا. كثيرا ما نلاحق الله نموذج مثل هذا البطريرك أو الملك. يسوع يكسر صورة الله هذه. ونحن ننظر مباشرة في قلب أبينا السماوي.

9. بیایید تصور کنیم که من آن پسر هستم که مسیر را اشتباه رفت و به امید اینکه حداقل نان دریافت کند بازگشت، با اینکه نمیدانست رفتار پدر آسمانی با او چگونه خواهد بود. او سرشار از عطوفت و عشق پدرانه است. او به سمت من می آید، به دور کردن من حلقه می زند و مرا میبوسد. او این اجازه را به من میدهد، وقتی که بوی خوک میدهم زیباترین لباس ها را به تن کنم و و انگشتی را به نشانه اینکه من دوباره پسر خداوند، دختر خداوند هستم به انگشت من می اندازد. چه خدایی! چه پدری! او کسی است که همراه من در کنار انسان های مشکل سازد راه میرود، مرا بغل میکند، میبوسد و مرا در خانه ی خودم به عنوان پسرش، دخترش میپذیرد.

9. دعونا نتخيل أنني ذلك الابن الضال الموجود هناك

ارجع الى الله رجاء هنا على الاقل

للحصول على الخبز وفي نفس الوقت انت مليئة بعدم اليقين

هل يتعلق الامر برد فعل أبيه السماوي. هو

مليئة بالرحمة الأبوية والمحبة. يركض نحو يحضنني ، يقبلني. يسمح لي ان اقترب منه علي الرغم من رائحة الخنازير التي فيا

يعطني أجمل ثوب

ويضع الخاتم على إصبعي

ويدعوني أنني مرة أخرى ابن ، مرة أخرى ابنة الله

يا له من أب ، يا له من إله! من هو الله

إنه الشخص الذي يزعجني مع الناس

يركض نحوي ويحتضنني ويقبلني

استقبلني في بيته على أني ابنة ، ابنته

10. و عیسی مسیح؟ او کسی است که این داستان را درباره ی خدای پدر تعریف میکند و هیچ کس مثل او خداوند را نمیشناسد. و عیسی خود بخشی از این داستان است. او خود را به نزدیک کردن پدر دلسوز خود به مردم و فراخوانی مردم برای توبه به پدر محدود نمیکند.

10. ویسوع؟ یروی لهم مثل الله هذا

الأب الذي لا يعرفه مثل غيره. ویسوع نفسه هو

جزء من هذه القصة نفسها. لا يحد من نفسه

يهتم بلقاء أبيه الرحيم للشعب ليقریب الناس من الله والتوبة إلى الأب

11. او به سراغ پسر کوچکتر می‌رود که سرانجامش به خوک‌ها رسید و چیزی برایش نمانده به جز بدبختی. عیسی که از آسمان می‌آید نقش خود را با او عوض می‌کند. عیسی مسیح می‌گوید: بیا اینجا، من آن کسی هستم که در خاک نشسته و گرسنه است. کسی که همه چیز را از دست داده. کسی که گناه بزرگی را متحمل شده است. من کسی هستم که گم شده و در حال مرگ است. من کسی هستم که نه تنها مانند یک نفرین شده در کنار خوک‌های نجس نشسته‌ام بلکه کسی هستم که بر روی صلیب می‌میرم.

11. يذهب إلى الابن الأصغر مع الخنازير ويجلس في كومة قذرة

هو بأس. يسوع الآتي من السماء وتتغير معنا الأدوار. يقول يسوع ، "تعال إلى هنا ، هل انت ذلك الذي يجلس في التراب وهو جائع. الشخص الذي فقد كل شيء

لديها. الشخص الذي يشعر بالذنب الشديد. انا الضائع الذي يريد ان يموت. أنا الشخص الذي لا

مثلي الملعون يجلس مع الخنازير النجسة. لكن الاجلك انت مات المسيح على الصليب

12. وأنت ، استيقظ الآن ، اذهب
إلى منزل.الاب

سوف يركض نحوك ويعانقك
ويقبلك

ويلبسك أجمل رداء وخاتم . هو

قد غفر لك بالفعل. هل تريد انا

تكون حر بلا خطيه ارجع مره

اخر الي يسوع

يا بني ، ابنة الي الله "

12. و تو حالا برخيز، به خانه
برو. پدر به سمت تو خواهد آمد و
تورا در آغوش میگیرد و
میبوسد. زیباترین انگشتر را به
دست تو می اندازد و زیباترین
لباس را به تن تو میکند. او تورا
بخشیده است. من میبایست و
میخواهم که گناهان تورا تحمل
کنم و این کار را انجام داده ام و
تو آزاد هستی و دوباره پسر یا
دختر خداوند هستی.

13. عیسی مسیح همچنین نزد پسر بزرگتر میرود. عیسی مسیح چه چیزی به یک گناه کار قانون مدار که یک روح خدمتگذار دارد میگوید؟ عیسی همچنین نقش این گناهکار را که به اطاعت خود بی وفا نیست اما بی اعتماد است بر عهده میگیرد. همچنین این شخص نیز به عیسی احتیاج دارد تا نقش او را بپذیرد و برای او بر صلیب بمیرد. سپس ممکن است عیسی مسیح به او بگوید: تو دیگر یک بنده ی حسود نیستی، این فقط یکبار بود، ببین، تو پسر محبوب هستی. پدر تو اینجاست و منتظر توست و تو با او درخانه هستی.

13. ذهب يسوع ايضا الي الابن الاكبر
ماذا يقول المسيح
للشخص الخاطي الذي له روح العبد
الذي هو غير مخلص في طاعته
لانه غير وثق في الله، هو ايضا يحتاج
ليسوع لكي يقف بجانبه ويتولي امره
ويصلب من اجله عند اذا يقول له يسوع
انت لم تعد عبدا بل انت ابني الحبيب
هانذا ابيك الذي يحبك استريح الان لانك
في منزلك

14. دو پسر ه گم شده از مسير درست. پدر با هر دوى آنها با ترحم و عشق صحبت ميکند. عيسى نقش گناهکار را با هر دو مبادله ميکند و براي آنها بر روی صليب مي ميرد. هر دوى آنها عيسى و پدر را در آغوش ميگيرند و مي بوسند و هر دو پسر اينگونه به خانه ميرسند.
آمين

14. ابنان ضالان. الأب يتحدث إلى كليهما
مليئة بالرحمة والحب. تبادلهم يسوع مع كليهما
دور الخاطيء ومات لأجلهم على الصليب.
كلاهما
سيعانقهم يسوع والآب في النهاية و
يقبلهما وسيعود كلا الأبناء إلى المنزل
السماوي
آمين.